



فردسانان

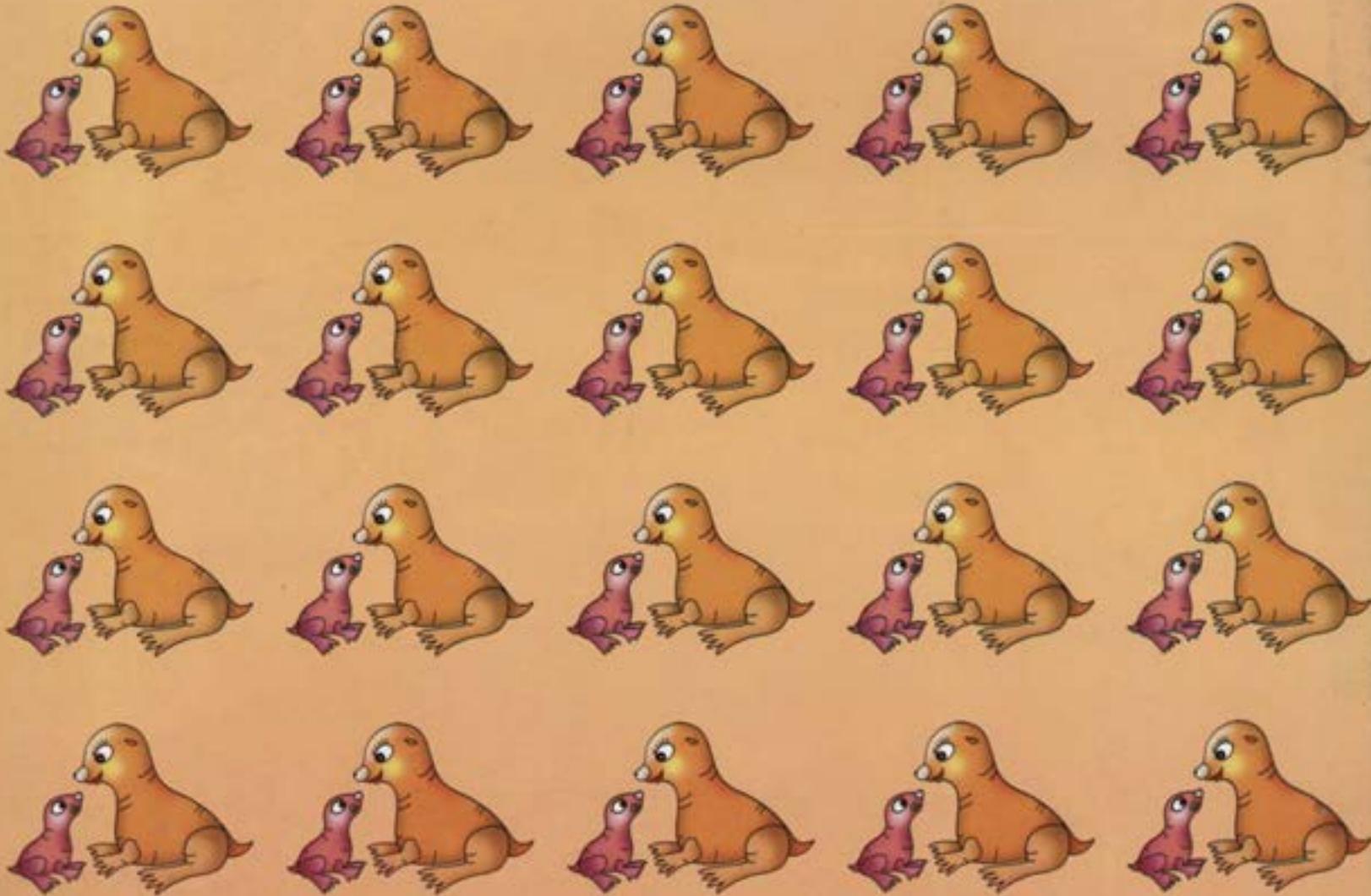
گلستان

سال چهارم

شماره ۱۹۰، پنجشنبه

۱۳۸۵ ۷ دی ۱۴۰۶

۳۰۰ تومان



۱۳		مشتری مشکل پسند	۳		با من بیا
۱۸		جريمه	۴		یک اتفاق
۲۰		قصه‌ی حیوانات	۷		نقاشی
۲۲		مادرمن...	۸		فرشته‌ها
۲۴		کاردستی	۱۰		کلاغ‌ها
۲۵		فرم اشتراک	۱۱		جدول
۲۷		ترانه‌های آسمانی	۱۲		بازی

مدیر مسئول: مهدی ارگانی

سرپریزان: افتشین علا، مرجان کشاورزی آزاد

مدیر داخلی: مارال کشاورزی آزاد

تصویرگر: محمد حسین صلوانیان

کرافیک و صفحه‌آرایی: مجتبی صلوانیان

لیتوگرافی و چاپ: موسسه چاپ و نشر عروج

امور مشترکین: محمد رضا اصغری

نشانی: تهران - خیابان انقلاب، چهارراه کالج، شماره ۹۶۲، نشر عروج

تلفن: ۰۲۹۷-۰۶۷۷ و ۰۶۷۷-۰۶۷۷ نمبر: ۰۶۷۷۱۲۲۱۱

پدر و مادر عزیز، مربی و گرامی



این مجموعه ویژه‌ی خردسالان طراحی شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزشی، تدریسي و سرگرمی، افزایش مهارت‌های عملی خردسالان از اهداف اصلی آن است. بریدن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حتی خط خطي کردن و هرگونه فعالیت پیش‌بینی شده از طرف کودک، می‌تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادی و رشد خلاقیت او کمک کند. او را در شیوه استفاده از مجله آزاد بکاریم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.

نامن بیا...



دوست من سلام.

من فُک هستم، چاق و تپل و سنگین.

ما فُک‌ها دست و پا نداریم. اما به جای دست و پا، چهار تا باله داریم
که به ما کمک می‌کند در آب، شنا کنیم.

پدرم می‌گوید: «آدم‌ها پاروی قایق‌هایشان را شبیه باله‌های ما ساخته‌اند.»

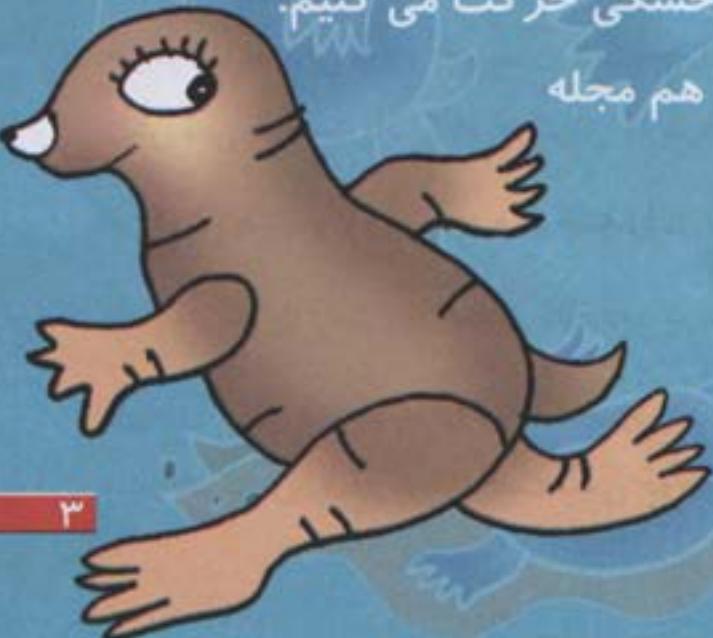
ما فُک‌ها ماهی می‌خوریم و بیش تر وقت‌ها را در آب شنا می‌کنیم.

چون ما خیلی سنگین هستیم، به سختی در خشکی حرکت می‌کنیم.

من خیلی دلم می‌خواست پیش تو بیایم و با هم مجله
را ورق بزنیم.

حالا در گنار تو هستم.

پس با من بیا ...





یک اتفاق

مرجان کشاورزی آزاد

یکی بود، یکی نبود.

یک روز قشنگ برفی، دو تا دوست خوب، یعنی میمون و خرگوش مشغول برف بازی بودند.

خرگوش یک کلاه بافتی به سرش گذاشته بود تا گوش‌هایش سرد نشود. اما میمون کلاه نداشت.

خرگوش به میمون گفت: «بیا کلاه مرا په سرت بگذار تا گوش‌هایت گرم شوند.»

میمون خیلی خوش حال شد و کلاه خرگوش را گرفت تا روی سرشن بگذارد. اما ناگهان باد تندي وزيد و کلاه خرگوش را از سر میمون برداشت و با خود برد.

خرگوش عصبانی شد و به میمون گفت: «چرا مرا قیپ کلاهم نپودی؟» میمون خیلی ناراحت شد. دلش نمی خواست باد، کلاه خرگوش را ببرد اما باد آن را برد بود.

خرگوش با میمون قهر کرد و به خانه رفت. میمون هم به خانه برگشت.

مادر خرگوش وقتی او را بدون کلاه دید پرسید: «پس کلاهت کجاست؟» خرگوش جواب داد: «میمون آن را گم کرد!» روز بعد، میمون هر چه منتظر شد، خرگوش برای بازی نیامد. مادر خرگوش به خرگوش گفت: «نمی خواهی پدایی بازی پدروی؟»



خرگوش جواب داد: «نه! من پا میمون قهر کرده‌ام.»
مادر گفت: «پس بیا به من کمک کن تا با هم لباس‌ها را روی پند پهن کنیم. تا آفتاب در آسمان
است لباس‌ها باید خشک شوند.»

خرگوش کوچولو و مادرش توی حیاط مشغول پهن کردن لباس‌ها بودند که ناگهان باد تندی آمد و
جورابی را که در دست خرگوش کوچولو بود با خودش برداشت.

خرگوش کوچولو خیلی ناراحت شد اما مادر به او گفت: «ناراحت نباش! این فقط یک اتفاق بود. باد،
فرق چوراب و بادبادک را نمی‌داند!»

خرگوش کوچولو کمی فکر کرد و گفت: «مادر چنان، من
باید سری به میمون پذشم. کار مهمی دارم. زود
پر می‌گردم.»

مادر خندید و چیزی نگفت.

خرگوش کوچولو پیش میمون رفت. او را
بوسید و گفت: «دوست من، ناراحت نباش!

اگر باد کلاهم را برد، فقط یک
اتفاق بود. باد که فرق کلاه و
بادبادک را نمی‌داند!»

میمون از این حرف خرگوش کوچولو خنده‌اش
گرفت و آنها دوباره با هم آشتنی کردند و باز هم
بازی و شادی شروع شد.



نقاشی

دایره‌های سیاه ۱ تا ۱۰ را به هم وصل کن تا شکل کامل شود.
آن را رنگ کن.

۱ → ۲ → ۳ → ۴ → ۵ → ۶ → ۷ → ۸ → ۹ → ۱۰

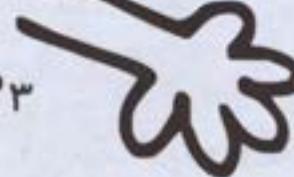


۱:

۱۰:



۹ ۸



۰۳ ۰۴

۷ / ۶ ۱ ۰۵



فرشته‌ها



چند روز پیش، حسین خانه‌ی ما بود. دایی عباس و زن دایی، جایی کار داشتند.
آن‌ها حسین را پیش ما گذاشتند و رفتند.

ظهر، مادر سفره‌ی ناهار را پهنه کرد و من و مادر و حسین با هم غذا خوردیم.
بعد از غذا، من و حسین رفتم تا با هم بازی کنیم و مادرم مشغول جمع کردن سفره شد.
به حسین گفتم: «پیا با هم کمک کنیم تا سفره زودتر چشم‌گیر شود.»

من و حسین ظرف‌ها را یکی‌یکی به آشپزخانه می‌بردیم که دیدم مادرم خردۀ نان‌ها را در یک ظرف
جمع کرده.

گفتم: «مادر، این را بدهید من دور پریزم.»

مادر گفت: «نه! مگر مهمان‌هایت را فراموش کرده‌ای؟» من به حسین نگاه کردم. او تنها مهمان ما بود.
ناهارش را هم خورده بود. خندیدم و گفتم: «مهمان؟!» مادرم همین طور که سفره را جمع می‌کرد
گفت: «می‌دانی هر روز امام دور سفره‌ی کوچکشان چندین مهمان داشتند؟»
گفتم: «نه! نمی‌دانم.»

مادرم من و حسین را کنار پنجره برد و گفت: «نگاه کن! هوا خیلی سرد است. گربه‌ها و گنجشک‌ها
گرسنه هستند. توی سفره‌ی ما، پرای سیر کردنشان چیزهایی پیدا می‌شود.»
گفتم: «من فهمیدم! مهمان‌های امام گنجشک‌ها پومند!»

حسین گفت: «پیششی!» من خندیدم و به مادر نگاه کردم. من و حسین آن روز خردۀ‌های نان باقی مانده
در سفره را به گنجشک‌ها دادیم. همان‌ها که هر روز مهمان سفره‌ی امام بودند.



کلاعغا

شاھین رھنما

کلاعغا «قارقار» می کنن

تو باغا

فکر می کنم گشنه شونه

کلاعغا

تا آسمونا می رسه

صداشون

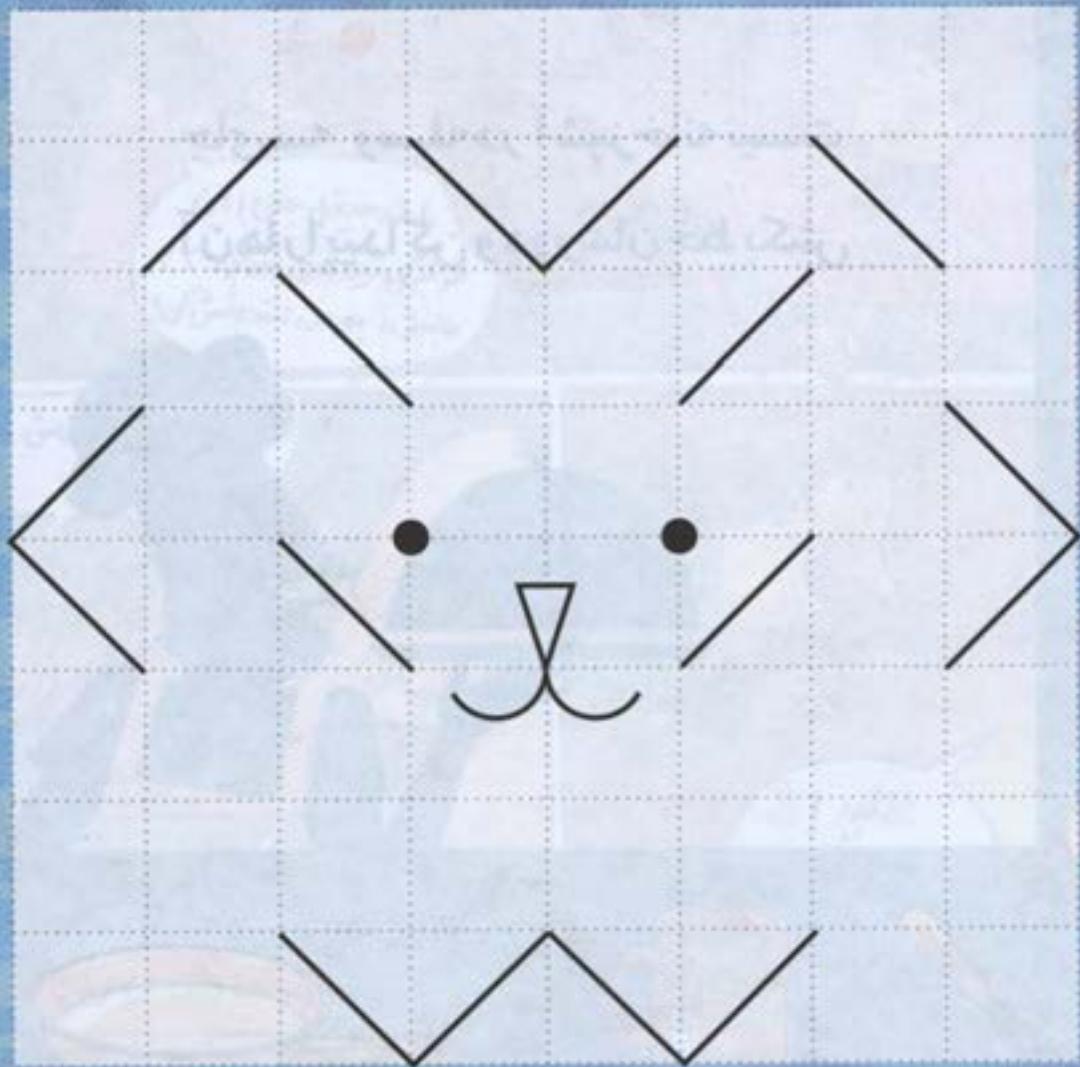
کی می ره دونه بریزه

براشون؟!



جدول

جدول را کامل و رنگ کن.



بازی

جای سه وسیله در آشپزخانه نیست.
آنها را پیدا کن و دورشان خط بکش.



دو کتابخانه

مشتری مشکل نیست!



سلام آقای کفاس! من می خواهم برای هدیه‌ی تولد
درستم کفش بخرم. لطفاً یک جفت کفش خوش‌بازی
که شماره اش ۳۳ باشد. پولش رو ببایم بعداً می‌ده!



باشه جبیل جان! این
خوشگل‌ترین کفش شماره ۳۳
مالست. خودت امتحانش کن!



خداحافظ آقای کفاس. بازهم
همیز ندم!



امکان نداره کسی
ناراضی از مغازه‌ی من بره!



عالیه!
جهن رومی خرم!

اما حذر (مرحباً عدن):



وَحِيلَةُ عَيْنَةِ سَعْدٍ :



وَأَزْهَمَ حَمْدَ (عَنْهُ عِلْمٌ)





اگر می خواهید خواهر یا برادر بزرگترتان به مجله های شما دست نزند اشتراك دوست نوجوانان را برایش بگیرید



نام
نام خانوادگی
تاریخ تولد
تحصیلات
نشانی
کد پستی
تلفن
شروع اشتراك از شماره
تا شماره
امضاء

قابل توجه مقاضیان خارج از کشور
بهای یک شماره هفتگی دوست
خاور میانه(کشور های همچو) ۰۰۰۰ اریال
اروپا، افریقا، آسیا ۱۰۰۰ اریال
آمریکا، کانادا، استرالیا ۱۲۵۰۰ ریال
بستگان هر یک از افراد ساکن در خارج از کشور
که در ایران سکونت دارند، می توانند مبلغ فوق را به
حساب اعلام شده واریز و سپس نشانی فرد خارج از
کشور را به امور مشترکان مجله دوست ارسال کنند.

بهای اشتراك تا پایان سال ۱۳۸۵ - هر ماه ۳
شاره- هر شاره ۲۷۵۰ ریال
مبلغ اشتراك را به حساب شماره ۵۲۵۲ بانک
صادرات میدان انقلاب کد ۷۶
به نام موسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید
(قابل پرداخت در کلیه شعب بانک صادرات در
سراسر کشور)
فرم اشتراك را همراه با رسید بانکی به نشانی
تهران، خیابان انقلاب اسلامی، چهار راه حافظه، پلاک ۹۶۲
امور مشترکان مجله دوست ارسال فرماید.

مشترکین محترم استان اصفهان می توانند مبلغ اشتراك خود را به شماره حساب ۰۴۰۰۱۰۱۱۸۷۵۰۱۰۰۴ - قابل
پرداخت در کلیه شعب بانک ملی در ایران واریز کنند.
آدرس: اصفهان - خیابان شیخ بهایی - مقابل بیمارستان مهر گان - نایندگی چاپ و نشر عروج -
تلفن: ۰۳۱۱۲۳۶۴۵۷۷
واحد اشتراك مجله دوست نوجوانان



با معرفی شخصیت‌های
داستان به کودک، از او
پنهانید در خوانتدن داستان
شما را همراهی کند.

حریمه



یکی بود، یکی نبود. غیر از خدا، هیچ کس نبود.

یک روز، یک و یک در خیابان می‌رفتند که در حالی که آژیر می‌کشید به آن‌ها رسید.

از سر راه کنار رفت تا بتواند زودتر برود.

اما وقتی راه را باز دید، جلوی آمد.

از این کار خیلی ناراحت شد.

به گفت: «برو کنار تا رد شود.»

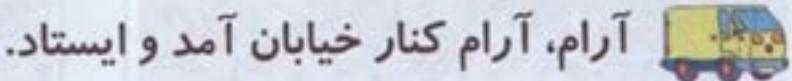
خندید و گفت: «من عجله دارم!»



آژیر می‌کشید تا کنار برود. اما او کنار نمی‌رفت.
ناگهان صدای آژیر به گوش رسید.

وقتی را دید، ترسید.

علامت داد که کنار خیابان بایستد.



آرام، آرام کنار خیابان آمد و ایستاد.

راه باز شد و او به سرعت رفت.

هم برای دست تکان داد و به راه خودش رفت.

اما را جریمه کرد و گفت: «یادت باشد هر وقت در خیابان را دیدی، راه را برای او باز کن. شاید مریضی دارد که باید او را فوراً به بیمارستان برساند.»

برگه جریمه را گرفت و به قول داد که دیگر هرگز راه را نبندد.

قصه‌ی میوانات



۲

آن‌ها برای پیدا کردن بچه آهو، همه جا را گشتند.



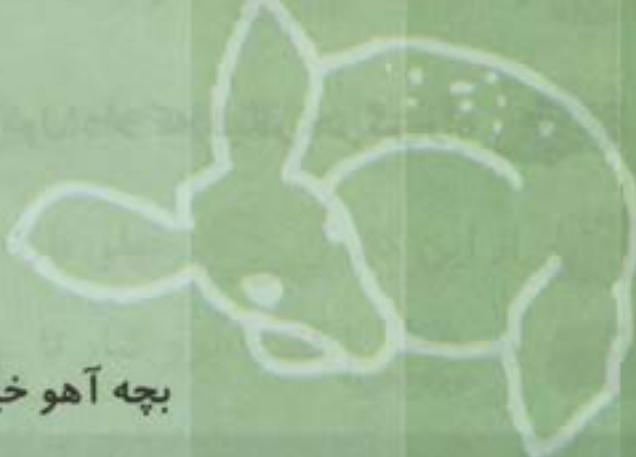
۱

آهوی مادر و خاله جان، توی برکه بودند که متوجه شدند بچه آهو کنارشان نیست.



۳

بچه آهو خیلی ترسیده بود. او نباید از مادرش دور می‌شد.





۵

بچه آهو به طرف صدای مادر و خاله‌جان را دید. او خیلی خوش حال شد.



۶

بچه آهو ناگهان صدای مادرش را شنید.



۷

بچه آهو قول داد که هیچ وقت از مادرش دور نشود.



۸

مادر، بچه آهو را بویید و بوسید و به او شیر داد.



مادر من ...



مادر من یک دام پزشک است، دام پزشک یعنی پزشک حیوانات.

مادرم هر روز صبح زود، سرکار می‌رود. او به چند دام داری سر می‌زند و گاوها و گوسفندهای آن جا را معاینه می‌کند و به آن‌ها دارو می‌دهد تا مریض نشوند.
دیروز وقتی مادرم به یک دام داری رفت، یک گاو سفید و سیاه می‌خواست
بچه‌اش را به دنیا بیاورد.

مادرم به گاو کمک کرد و گوساله‌ی کوچولوی او را به دنیا آورد.

مادرم همه‌ی حیوانات را خیلی دوست دارد و با آن‌ها مهربان است،
اما او می‌گوید: «خانه چای نگه داشتن حیوان نیست.»

من هم حیوانات را خیلی دوست دارم. شاید وقتی بزرگ شدم یک دام پزشک
 بشوم، مثل مادرم.



کاردستی



شکل‌ها را از روی خط قرمز قیچی کن.



آن‌ها را روی تصویر بالا، سر جایشان بچسبان.



۱۳۸۵ سال یا بان تا اشتراک یهای

هر ماه چهار شماره، هر شماره ۳۲۵۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره‌ی ۵۲۵۳ بانک صادرات شعبه‌ی انقلاب کد ۷۶ به نام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید.

(قابل پرداخت در کلیه شبکه های صادرات سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، چهارراه کالج، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) ^{۹۶۲} امور مشترک کان محله دوست خد دسالان ارسال، فرماید.

قابل پرداخت در تله شعب یانک مل، دیران و لاریز فرمایند.

آدرس: اصفهان، خیابان شیخ بهایی، مقابل بسازستان مهرگان، نوبنده‌گی چاپ و نشر عروج تلفن: ۲۳۶۴۵۷۷

نظرات و پیشنهادات خود را بر ارتباط با اشتراک و نحوه ارسال مجلات با شماره تلفن ۰۲۱-۳۸۳۳-۳۷۰۷ درمان مکارید.

نرم اشتراک

نام:

نام خانوادگی:

تاریخ تولد: / /

شانز

کدیسے

七

شروع اشتراک از شماره:

تا شماره :

الإضا



نشانی فرستنده:

جای تمبر

نشروج

نشانی گیرنده:

تهران - خیابان انقلاب اسلامی، چهار راه کالج، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)
شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان

com
کامپیوٹر

ترانه‌های آسمانی

مصطفی رحماندوست



خدا، خدا، خداجون

خدای ابر و بارون

از تو تشکر می‌کنم که گفتی:

«بارون بیار یکریز

شرشر و نم نم

دونه دونه، ریز ریز،

با این که یک کم لباسام، تر می‌شه

بارون بیاد، زندگی بهتر می‌شه

بارون نیاد چی می‌شه؟

همچون و همچین می‌شه

غصه دل درختم رو می‌گیره

گربه جونم تشنه می‌شه، می‌میره



